

بدون رؤیت نسخ نمی‌توان متون را نقد کرد



پدر غربت را چشیده بود، درد را چشیده بود، و خوب می‌دانست کوچ چه حکایت غریبی است. شعر می‌گفت، تصحیح متون و کتابشناسی هم می‌دانست و تقدیر این بود که قلمش میراثی باشد برای پسرش که سال ۱۳۲۹ در هرات چشم به جهان گشود.

نجیب مایل هروی خود می‌گوید: «پدر مرحوم بنده ایام تعطیل، من را به آن بیلاق می‌برد و با بنده مثنوی و غزلیات شمس می‌خواند».

و او از جوانی به سراغ تصحیح متونی رفت که ریشه در عرفان این مرزوبوم داشت. شرح فصوص الحکم شیخ اکبر، محی‌الدین ابن عربی، کمال خوارزمی، در شبستان عرفان: مجموعه رسائل فارسی از پیران ایران، شرح مثنوی مولوی موسوم به مخزن الاسرار، از ولی محمد اکبرآبادی، خاصیت آینگی: نقد حال و گزیده آثار فارسی عین‌القضات همدانی و معارف سلطان ولد گوشه‌ای از عشق نجیب مایل هروی به متون عرفانی است.

البته این پژوهشگر به غیر از تصحیح و شرح متون، دیدگاه‌هایی را درباره نظریه‌پردازی در حوزه تصحیح مطرح کرده که بخش بسیاری از آن در کتاب تاریخ نسخه‌پردازی و تصحیح انتقادی نسخه‌های خطی به چشم می‌خورد. گفت‌وگو با استاد نجیب مایل هروی با نگاهی بر ضرورت‌های نقد در حوزه تصحیح متون صورت گرفت.

برای آغاز، درباره ضرورت‌هایی که برای بهبود کمی و کیفی علم نسخه‌شناسی و تصحیح متون در روزگار کنونی احساس می‌شود صحبت کنید.

پیش از آن‌که به پرسش شما پردازم، باید به دو نکته مقدماتی اما لازم پاسخ می‌گویم:

الف) پدیدهٔ نسخه‌شناسی شناخت گونه‌های نسخه‌های خطی است. گونه‌شناسی نسخه‌های خطی به‌اعتبار تاریخ و محل انتشار و خاستگاه‌های مختلف آن‌ها از یک سو، و اعتبار زبان‌شناسی تاریخی و نظام آواشناسی، واژگانی، و نحوی از سویی دیگر انجام می‌گیرد.

امروزه ما در زمینهٔ جملگی علوم و فنون - چه در قلمرو پهن جهان و چه در قلمرو کُتبخانه‌های جهان که در آن‌ها نسخه‌های خطی را نگاه‌داری می‌کنند و نیز کتابخانه‌های خصوصی و شخصی که به تعداد کم یا زیاد نسخه‌های خطی دارند - شاهدیم که هم کتاب‌داری و کتاب‌شناسی، و هم نسخه‌شناسی، به‌لحاظ اصطلاح‌شناسی و به اعتبار تعریف‌هایی که از «نسخه» و «کتاب» مجال طرح یافته، به‌غایت رشد کرده و در مسیر تحولات بسیار سریع و شتاب‌آمیز قرار گرفته است.

دیگر نمی‌توان با دریافت‌های پیشین، نسخه‌ها و منابع را به‌درستی شناخت. نکته‌هایی در ساختار نسخه‌ها کاملاً مشهود است که نمی‌توانیم با پسندها و دریافت‌های چهارپنج دههٔ پیش نسخه‌ها را بشناسیم و معرفی کنیم. برای مثال، بلندای سطور را در نظر می‌آوریم که تقریباً از نیمهٔ دوم سدهٔ هشتم در نسخه‌های بعضی از امکنهٔ فرهنگی در قلمرو فرهنگ ما تفاوت کرده است.

به‌همین گونه است نسخه‌هایی که متن آن‌ها به‌صورتی کتابت شده است که کناره‌های سه‌گانهٔ آن‌ها بیش از اندازهٔ متن بیاض و نانبشته مانده. این ادب نسخه‌نویسی در میان گروهی خاص از نسخه‌پردازان رواج داشته و متأثر از پسندی ویژهٔ علمی می‌نماید.

نیز به‌همین گونه است راه و رسم نسخه‌هایی که «به‌رسم خزان» فراهم می‌آمده است. روشی در این گونه نسخه‌ها متداول بوده است که در آن، چون کاتبان از «دیوان» «تغذیه» می‌کرده‌اند، تنها روش دیوان را در ساختار نسخه‌های مذکور رعایت می‌کرده‌اند؛ «متن» این نسخه‌ها هم به‌اعتبار موضوعی، از تأثیر پسندهای «دیوان»ی خاص بر متن نیز حکایت می‌کند.

و نیز هم از گونهٔ دیگر است، آثاری که مثلاً در برخی از ازمنه و امکنه روش‌های کتابتی خاصی دارد که ماندگی‌هایی در آن‌ها دیده می‌شود. این ماندگی‌ها حاکی از آن است که یا کاتبان آن آثار از همدیگر تتبع و پیروی کرده‌اند یا کاتب آن آثار یک فرد است که در نسخه‌های کاملش نام و نشان او شناخته است و در نسخه (نسخه‌ها)ی نویسانیدهٔ او - که به‌صورت ناقص آن به دست آمده و شناسایی شده - می‌تواند نسخه (/ نسخه‌های) ناقص او به‌اعتبار زمانی و مکانی شناخت.

این نکته حاکی از آن است که بدون نسخه‌شناسی دقیق و سنجیده و تصویر مشجره (/ مشجره‌ها)ی نسخ، هرگز تصحیح انتقادی متون به حاصل نمی‌آید.

ب) نکته مهم دیگری که در آغاز باید گفت این است که شناخت نسخه‌های خطی به لحاظ تاریخ زبان فارسی - اعم از نظام آوایی، واژگانی، و نحوی - هم جایگاه بس منیع و بلند دارد. مثال را در مورد تاریخ آواشناسی در خورِ طرح می‌بینم. هنوز در زبان فارسی، به هیچ‌روی، تحقیقی فراگیر و علمی در زمینه آواشناسی در تاریخ این زبان صورت پذیرفته است و گاه با نقد و نظرهای عجیب و غریب نیز در این زمینه رویاروی می‌شویم.

یک مطالعه اجمالی در مورد حرف «ذال» نشان از آن دارد که رسیدن به کاربرد دقیق /ذ/ /z/ در مشرق و مغرب زبان فارسی، زمانی میسر تواند بود که گونه جغرافیایی نسخه‌های خطی فارسی به کمال و تمام بررسی شود. با بررسی نظریه‌های شمس قیس رازی و خواجه نصیرالدین طوسی و تأثیر آواهای گویش‌های باستانی ایران و نظام آوایی زبان‌های عربی و ترکی، خواهیم توانست به نظریه‌ای کامل و مطلوب، فقط در زمینه شناخت تاریخ همین آوا، در مطالعات در زمانی زبان فارسی دست یابیم؛ وگرنه، پرداختن و تکرار نقد و نظر خواجه نصیرالدین طوسی و شمس قیس رازی، امروز کار هر فارسی‌دانی تواند بود.

وقتی می‌بینیم حتی فقط برای شناخت دقیق نظام آوایی زبان به اسلوب در زمانی آن به یک گروه محقق نسخه‌شناس زبان‌شناس نیاز است، در حیرت‌آم که چگونه بعضی از «ما»ها هفتاد من باد در غبغب خویش می‌دمیم و وحشت داریم از این که جهان تحقیقات علمی صور مشرقی و مغربی این نکته‌ها و دقیقه‌های بسیط تاریخ فرهنگ را هنوز ناشناخته است؛ از مسایلی پیچیده و دگرگون‌شده در طی قرون و اعصار دم می‌زنیم و گاه بر اثر جرقه‌ای برق‌آهنگ که در ذهن ما ایجاد شده است مسائل و مباحث مرکب را هم حدورسم ترسیم می‌کنیم و بر پذیرفتاری آن به اندازه‌ای تأکید می‌کنیم که خم‌شان آگاه و دانای روزگارمان، نه می‌فهمند و نه توان فهم آن دارند.

اگر بر نوعی از آثار مشهور به «امالی» در تاریخ فرهنگ فارسی و عربی به درستی دقت کنیم، خواهیم دید مثلاً عبدالرحمن جامی درک و استدراکی علمی از «لهجه هروی» در سده‌های چهارم و پنجم هجری نداشته است. به همین نحو است کسانی که بر آثار «املائی» پیشینیان به نسخه‌شناسی و تصحیح این گونه از آثار گذشتگان پرداخته‌اند. آن‌ها نه تنها از کیفیت پردازش هم‌زمانی آن‌ها شناخت درستی نداشته‌اند، که تحقیقات برجای مانده از پیشینیان را که به چگونگی و چندی و آداب پیدایی این نوع (/zanr/) از کتاب‌ها پرداخته‌اند، ناخوانده و حتی نادیده‌اند؛ مانند الاملاء و الاستملاء سمعانی (وفات: ۵۶۲ ق.). آن‌ها این کتاب‌ها را به عنوان آثار یک مؤلف تصحیح کرده‌اند، غافل از این که گاه آثار «املائی» به اهتمام چند شاگرد یک استاد (/مجلس گو: پیر خانقاهی و دیگران اعم از فلسفی و کلامی و ادیب و فقیه و غیره) در حین املا، تحریر (/کتابت) شده‌اند و گاه، درست پس از مجلس املا، این نکته‌ها اسباب پیدایی چند گونه از نسخه‌های املائی را به وجود آورده است که هریک از آن‌ها حال و هوای زمان و مکان و کمیت و کیفیت اهل آن مجلس املا را نشان می‌دهد. این گونه آثار بیشتر به موازات همدیگر و ندرتاً در ازمنه و امکانه جداگانه فراهم آمده‌اند.

حال، اولین فهرست‌نویسان معاصر که به ژرفای چونی و چندی صور متن‌های املائی، نارسیده‌اند، آن‌ها را فهرست کرده‌اند؛ و بدتر از آن، مصححانی که در روزگار ما به تصحیح التقاطی — که آسان‌ترین و ناپخته‌ترین و نیز نادرست‌ترین روش است — اهتمام کرده‌اند تحقیق درزمینه اندیشگی و تکامل فکری صاحبان آن آثار را ناممکن و نامیسر کرده‌اند. با این ملاحظه، ده‌ها متن اساسی در این حوزه وجود دارد که به لحاظ تاریخ اندیشگی در ادوار گوناگون زبان فارسی سخت کارآمد هستند و کاربرد چشمگیر دارند؛ اما چون بر مبنای ذوق ادبی و تبدیل به آحسن به صورت التقاطی تصحیح شده‌اند، هرگز اعتبار علمی ندارند و محققان نازک‌بین باید به عکس (/عکس‌ها) و صور نسخه (/نسخه‌ها)ی آن‌ها توجه کنند، نه به تصحیح‌های آن‌ها.

برای نشان‌دادن اهمیت فوق‌العاده نسخه‌شناسی در همه سطوح و اطوار، اعم از فهرست‌نویسی و تصحیح متن، موضوع مورد بحث را با مصادیقی توأمان می‌کنم تا بیش از این مصححان معاصر ما، خاصه جوانان دانشور دیده‌ورمان، در دام آسان‌کاری تصحیح التقاطی نیفتند و نکته مهم دریافت تاریخ اندیشگی در روزگاران مختلف را از نکته‌های بسیار بااهمیت در تصحیح متون تلقی کنند. همان‌گونه که «بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم»، «تصحیح متن» را نمی‌توان صرفاً سنجیدن متنی بر پایه چند و چندین نسخه و عرضه کردن صورت بهین از آن متن دانست.

با صحبتی که مطرح کردید به اعتقاد شما آیا هم اکنون به تعریف دقیقی از نسخه‌شناسی و تصحیح درست متن رسیده‌ایم؟

در این موضع که بحث بر سر «نسخه‌شناسی» است و جایگاه بس بلند آن در متن‌شناسی و تصحیح متون، یادآوری می‌کنم در هر دوره‌ای از ادوار نسخه‌نویسی و استتساخ کتب، کاتبان و نسخه‌نویسان آدابی داشته‌اند و آن آداب، به هر حال، کم‌وبیش، توسط نسخه‌نویسان مرعی بوده است. بحث «تکامل» در همه زمینه‌های زیست معنوی و مادی انکاربردار نیست. در زمینه نسخه‌نویسی نیز پدیده «تکامل» جایگاهی درخور و سزاوار داشته است که بررسی همه زمینه‌های آن در مکان‌ها و زمان‌های مختلف در این زمان میسر نمی‌نماید؛ اما به طور مثال، به یاد می‌اندازم که با توجه به آداب تألیف، ترجمه، یا فراهم‌آوردن مجموعه‌ها و جُنگ‌ها، چه به قلم مؤلف باشد چه مترجم یا کاتب، از نشانه و امارات نسخه و ساختار آن، دقیقاً می‌توان به پاره‌ای از مسائل متن‌شناسیک مؤلفات و ترجمه‌ها و جُنگ‌ها پی برد.

در زمینه مؤلفات به خط مؤلفان، به سهولت می‌توان از توانایی مؤلف سخن گفت. به‌دیگر تعبیر، در موارد زیادی، ساختار نسخه‌های خطی خود از ارزش متن حکایت می‌کند. مثلاً یک نگاه دقیق به ساختار اثر گردآوری‌شده احمد دمانیسی سیواسی (زنده به سال ۶۹۳ ق)، *مجمعل الاقوال فی الحکم و الامثال* نشان می‌دهد پیش از این اثر،

چندین اثر ارزشمند و بسیار درازدامن تألیف و تدوین شده بوده است، و مؤلف، چنان‌که از دیباچهٔ اثرش آشکار می‌شود، از آن‌ها بهرهٔ کامل برده و بر مبنای آن‌ها اثرش را ساخته است و پرداخته.

اصولاً در یک نظریهٔ اساسی و فلسفی، در همهٔ زمینه‌ها، شناختگی وجود دارد و آن شناختگی مبتنی بر این است که اگر زبان یک حوزهٔ علمی بر اثر گذر زمان تغییر پیدا کرد، تعاریفی که پیش از آن معمول بوده است و عده‌ای براساس آن تعاریف کار کرده‌اند، دیگر منسوخ شده‌اند و جای آن تعاریف، تعاریف مناسب‌تر به وجود آمده است. تصحیح متون در تمام این یک قرن و نیم اخیر بر مبنایی رخ داده است و این مبنای محل اختلاف افرادی بوده است که در آن زمینه کار کرده‌اند. برای مثال، مصححی علیکم بالمتن تصحیح می‌کند و درست هم هست. مصححی دیگر حواشی می‌گذارد و متنی را که چندین بار تصحیح شده است به بازار می‌آورد و می‌گوید: علیکم بالحواشی. حاصل همهٔ این کارها تبدیل به یک حوزهٔ علمی می‌شود. افرادی که در این زمینه‌ها کار می‌کنند افرادی هستند که اگر کمی بیندیشند اهتمام خوبی در زمینهٔ تصحیح متون می‌کنند. این اهتمام را پیشینان هم می‌کردند؛ پیشینان که بعضاً به این کارها اهتمام کردند حتی نام خود را در متن نمی‌بردند و تنها در گوشه‌ای از کتاب اشارتی می‌کردند که نسخه را مقابله کرده‌اند.

یکی از مشکلات اساسی ما امروز این است که فهرست درستی در دسترس نداریم. فهرست‌های بسیاری در کشور نوشته شده است که همه ذوقی هستند؛ برای مثال، فهرست‌های کتابخانه‌ای، فهرست‌های عمومی، و فهرست‌های منطقه‌ای.

نسخ خطی در این کشور هنوز شناسایی جدی نشده است، هرچند منابعی در ایران گردآوری شده و امکانات اقتصادی اقتضا کرده که تعداد زیادی از نسخ خطی از کشورهای همسایه به این کشور بیاید و هم‌اکنون در کتابخانه‌های کشور موجود باشد. در این کشور باید توجه کنند که در زمینهٔ تاریخ و فرهنگ، چاره‌ای نیست غیر از این‌که از مبانی آغاز شود. این مبانی متضمن فهرست کامل از نسخ خطی است. فهرست‌های نسخ خطی که ما هم‌اکنون در دست داریم مملوء از اغلاط است. این تعداد فهرست‌ها را بیشتر کسانی نوشته‌اند که فقط الفبای فهرست‌نویسی را می‌دانستند، و معمولاً توان آن را نداشته‌اند که یک نسخه را به‌لحاظ ساختارشناسی، تاریخی، کاغذشناسی، خط‌شناسی، آواشناسی، و کلیات زبان‌شناسی به‌درستی بررسی کنند و فهرستی درخور ارائه دهند. همانگونه که گفته شد، فهرست‌نویسی طبقات دارد، باید در فهرست‌نویسی نوعی انسجام وجود داشته باشد. امروزه فهرست کتابخانه به‌صورتی نوشته می‌شود که در فهرست منطقه‌ای تکرار نمی‌شود و فهرست مشترک یک کشور هم به گونه‌ای دیگر نوشته می‌شود و همان فهرست هم در قلمرو نسخ یک زبان تغییر می‌کند؛ امروز ما هیچ‌یک از این‌ها را به صورت منسجم در دسترس نداریم.

شما در کتاب خودتان تاریخ نسخه‌پردازی و تصحیح انتقادی نسخه‌های خطی اعتقاد دارید نخستین کسانی که به تصحیح انتقادی متون به‌طور جدی و علمی پرداختند افرادی مانند علامه قزوینی و استاد فروزانفر بوده‌اند. برخی اعتقاد دارند که شیوه تصحیح متون ما از غربی‌ها گرفته شده و عده‌ای که در خارج از کشور تحصیل کرده‌اند، توانسته‌اند این روش تصحیح را به‌صورت رسمی وارد ایران کنند. حال از نظر شما، هم اکنون برای تصحیح انتقادی باید چه کرد؟ آیا روش جدیدی برای تصحیح متون لازم است و یا با روش همان دانشمندان و علمای گذشته می‌توان تصحیح متون را به‌همان شیوه انجام داد؟

در برخی از نوشته‌های اخیر که از سوی برخی عزیزان چاپ شده است، دیده‌ام که انکار کردند علامه قزوینی تصحیح متون را از غربی‌ها آموخته باشد، درحالی‌که روشی که مرحوم علامه قزوینی به کار برد کاملاً غربی بود. بله، ایشان از مسائل آموزشی مطلع نبودند؛ ولی آموزش فقط در کلاس کسی نشستن نیست؛ یک ذهن هوشیار و هوشمند از محیط و فضایی که در آن می‌زید هم می‌تواند درس بگیرد. اگرچه ممکن است علامه قزوینی در کنار رینولد نیکلسون و امثال این‌ها، درس تصحیح متون نخوانده باشد، ولیکن در کنار آن‌ها دیده است که آن‌ها با متون خود چه کار می‌کنند. مانند علامه قزوینی، افراد دیگری هم هستند که پیروی از این روش کردند و همان روش را ادامه دادند.

روش‌هایی که ما در متونمان داشته‌ایم، در زمینه لغت، در زمینه حدیث، و در زمینه‌های دیگر، در واقع روش‌هایی تا قرن هفتم بوده است. از قرن هفتم، تأثیر چین را در فرهنگمان می‌بینیم. برای مثال، این تأثیر در ربیع رشیدی بسیار آشکار است یک نقطه عطف محسوب می‌شود. منتها، این روش هم به‌طور جدی پیگیری نشده است و تنها برخی افراد با استفاده از امکانات دیوانی جامع‌النسخ تهیه کرده‌اند. از قرن نهم هم ما فرهنگی سیاسی داریم که تا امروز ادامه دارد. نکته مهم در تصحیح اندیشیدن است. این اندیشیدن تا وقتی که مخرب نیست و به جامعه ضرر نمی‌رساند، سودمند و درخور عرضه است.

پیش از این در گفت و گوهای خود بیان کرده‌اید که باید بین متن تخصصی و متون همگانی در تصحیح تفاوت‌هایی وجود داشته باشد. به اعتقاد شما، چرا مصححان ما در دوره کنونی کمتر به این تفاوت‌ها توجه دارند؟

متأسفانه همان‌گونه است که اشاره کردید. مرحوم دکتر غلامحسین یوسفی بزرگوار، بوستان و گلستان را به‌صورت همگانی تصحیح کرده است. لیکن متنی مانند تاریخ جهانگشای جوینی یک متن همگانی نیست بلکه یک متن تخصصی است؛ یعنی متخصصان این متن را می‌خوانند؛ و یک متخصص لغت‌شناس که با مأخذ‌آشنایی دارد باید بتواند تشخیص دهد که جهانگشای جوینی در چه سطحی اصالت دارد؟ در چه سطحی این متن ارزشمند است؟

در چه سطحی می‌توانیم به این متن بها دهیم؟ در چه سطحی می‌توانیم مسائل تاریخی را با نظریات تاریخ‌شناسی و تاریخ‌پژوهی پیشینیان و عصر جوینی، حتی امروزیان، یعنی متفکران غربی، بسنجیم. این‌ها همه لوازم تصحیح یک متن تخصصی است. کتاب *دُرّه نادری* نیز همین‌گونه است. اگر ما بیاییم و *دُرّه نادری* را یک متن عمومی تلقی کنیم، به‌صورت عمومی هم خوانده می‌شود.

طبقات متون برای خودش روش‌های تصحیح می‌خواهد. این موضوع در واقع، مباحث و ظرایفی دارد. درحقیقت، روش تصحیح یک پیشنهاد فردی است. یعنی بنده به‌عنوان یک فرد می‌خواهم نظرم را مطرح کنم و آیین‌نامه‌ای تدوین کنم. ما امروز این زمینه‌ها را رها کرده‌ایم؛ در نتیجه می‌بینید که دواوین ما مشکل دارند؛ هنوز که هنوز است یک *دیوان حافظ* را که بتوانیم بگوییم دقیقاً و یقیناً به حافظ نزدیک شده است نداریم. هنوز *خاستگاه حدیقه الحقیقه سنایی* آن قدر سیاه و تاریک است که هرگز نمی‌توانیم بگوییم فعلاً، از اواخر قرن ششم، حتی یک گام جلو رفته‌ایم. هیچ نمی‌دانیم که *حدیقه الحقیقه سنایی* چه ساختار جدی‌ای داشته است و بعد از این که از بغداد برگشته چه صورتی به خود گرفته است.

آن‌چه در چهار و پنج قرن اخیر سامان یافته و در اختیارمان قرار گرفته است و به شکل‌های عدیده‌ای تجدید چاپ می‌شود هیچ‌یک پاسخگوی کار بزرگ سنایی نیست؛ این اثر نیازمند بحث‌های جدیدتر از این‌ها است.

دگردیسی که از آن سخن می‌گویید برای متون عرفانی است یا سایر متون را هم شامل می‌شود؟

ما در واقع، از یک دیدگاه، دو نوع متن داریم؛ یک نوع از متون ما در حدی است که واژگان آن‌ها قاموسی است. یعنی بار معنای حقیقی دارد و مفهوم واژگان متون امور واقع را نشان می‌دهد. یک نوع دیگر متن هم متون داریم که در آن، متون بار معنایی مجازی دارد. در این متون، واژگان از معنای حقیقی خود دور می‌شوند و وارد کنایه و استعاره و تشبیه و دیگر مبانی شعر و شاعری می‌شود؛ چه در نثر و چه در نظم. در این زمینه دیگر بحث مجازات زبان به وجود می‌آید.

وقتی بار مجازات در یک فرهنگ مطرح می‌شود، آن فرهنگ وارد زمینه تخیل می‌شود. متن وقتی وارد تخیل شد با دگردیسی مواجه خواهد شد؛ برای این که مجاز در زبان ایجاد تخیل می‌کند. در نتیجه، بسا تغییراتی که در *دیوان حافظ* می‌بینید شعرای عصر تیموری به وجود آورده‌اند یا سالکان و عارفانی که با هم ابیات حافظ را خوانده‌اند و آن را دگرگون کرده‌اند و با توجه به آن‌که از *دیوان حافظ* فال گرفته‌اند، حال حافظ را به حال مناسب‌تر خودشان تبدیل کرده‌اند.

دیدگاه جالبی است. یعنی شما می‌گویید که شعر حافظ در پی قرون و ادوار مختلف تغییر کرده و نسخه‌ای که الان در دست ماست، نسخه اصلی و خطی با مقدمه محمد گلندام نیست و این دگرگونی در شعر حافظ ایجاد شده است. این حرف بر چه مبنایی است؟ برای مثال هم اکنون نسخه‌ای از دیوان حافظ منتشر شده که قدیمی‌ترین نسخه حافظ و نوشته شده به زمان زندگی شاعر است.

تاکنون چنین نسخه‌ای به دست نیامده که از زمان حافظ باشد. در واقع حافظ غزلیات اندکی دارد که به قرن هشتم نزدیک می‌شود. ولیکن تا جایی که بنده اطلاع دارم، کهن‌ترین نسخه موجود حافظ باید ۸۱۲ باشد یا ۸۱۷. یعنی از قرن هشتم به این طرف بوده است. شعر حافظ هم شعری است که اگر واریانت‌هایش تغییر نکند نمی‌توانیم به آن بها بدیم. دگرگونی در دیوان حافظ عیب نیست، بلکه حُسن دیوان حافظ است. یعنی به گمان بنده، یکی از دلایل این همه بسامد کلان در دگردیی، دگرخوانی، و دگرگونی در واریانت‌های شعر حافظ پختگی، روانی، شیوایی، و ارزشمندی شعر حافظ است. ما باید به این دگرگونی‌ها بها بسیار دهیم.

ولیکن یک کار که ما باید انجام داد این است که از کهن‌ترین تا واپسین نسخه‌ای که در دست داریم، متنی تاریخی عرضه کنیم تا ببینیم حافظ و حال حافظ بر تا چه اندازه حالات فارسی‌زبانان، فارسی‌خوانان، فارسی‌گویان، و فارسی‌نویسان تأثیر گذاشته است. در حوزه مجازات زبان حافظ هم، ای بسا که یک فرهنگ چهار یا پنج جلدی جداگانه به دست بیاید.

این مجازات در واقع در اثری مثل شاهنامه هم زیاد دیده می‌شود. به خصوص که شاهنامه هم در طی قرون وارد فرهنگ شفاهی شده و به زبان مردم کوچه و بازار راه پیدا کرده است. آیا این دگردیی‌ها در شاهنامه هم رخ داده است؟

صددرصد. شاهنامه از بدو سرایش، همچنان‌که می‌دانید، یک کتاب سیاسی تلقی شده است؛ چون یک حماسه ملی است. در همه ادوار و همه اعصار، شاهنامه یک کتاب سیاسی بوده و تا امروز هم کتابی سیاسی است. به نظر بنده، در حال حاضر، تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق یک کار نسبتاً سودمند از شاهنامه است، ولیکن کار تمام شده‌ای نیست و می‌تواند تکمیل شود. ابیاتی که ایشان تشخیص دادند و از متن بیرون کردند، به حق، به درستی اخراج شده‌اند؛ چون شخصیت و روحیات فردوسی اقتضا نمی‌کند که آن قدر از خویشتن یا از یک‌سری مسائلی که ممکن است به آن باور هم نداشته بوده باشد سخن بگوید. هر دکتر جلال خالقی مطلق چند مورد ملامت برخی از افراد دیگر قرار گرفته‌اند، به گمان بنده، بجاست این ابیات را از متن شاهنامه خارج شوند.

در گفت‌وگویی بیان کرده بودید که نیاز است هر سی سال متون دوباره تجدید شود. چه ضرورتی می‌بینید که هر سی سال یکبار، مثلاً مثنوی‌ای که نیکلسون تصحیح کرده است، دوباره تصحیح شود. آیا باز هم تجدید این گونه متون می‌تواند مفید باشد؟

در واقع، زمینه ضرورت تجدید تصحیح این است که به‌مرور زمان، یک فرهنگ رشد می‌کند و در ساحلی گسترده‌تر و در دایره‌ای مطلوب‌تر، متون ناشناخته‌ای شناخته می‌شود و نسخ ناشناخته‌ای هم دیده می‌شوند و به دست می‌آیند و خوانده می‌شوند. زمانی است که حس می‌کنیم تصحیح یک متن اقتضا می‌کند این متن مجدداً تصحیح شود.

مثلاً، امروز می‌بینیم مرحوم استاد فروزانفر ترجمه رساله قشیریه را تصحیح کرده است. این اثر در روزگار ایشان یک تصحیح مهم و شاخص بود. شاید تا همین دهه اخیر هم یکی از متون مهم تلقی می‌شد و به‌گمان بنده، تحقیقی که ایشان در باب قشیری در مقدمه این کتاب ارائه کرده‌اند بی‌نظیر است و با آن‌که تعلیق نزده‌اند، تحقیقاتشان در فهرس گنجانده شده است. آن فهرس از یک جلد حواشی که برخی‌ها بر متون می‌گذارند کمتر نیست. اما متن رساله قشیریه (مترجم فارسی) امروز اشکالات فراوانی پیدا کرده است؛ زیرا متن چاپ‌شده نسخه بغداد، از متن عربی رساله قشیریه، تفاوت‌های آشکاری با متن مترجم فارسی دارد و نشان می‌دهد لازم است این متن مترجم و متن ترجمه از نسخه بغداد به‌صورت دو ترجمه جداگانه تصحیح و چاپ و عرضه شوند.

در تصحیح دانشنامه‌های عرفانی متوجه شدم که عارفان دیگری نیز در قرن هفتم در نوشتن دانشنامه‌هایشان به رساله قشیریه نظر داشته‌اند و از این کتاب گفتارهای عارفان را گرفته‌اند و با ترجمه‌ای بسیار سنجیده ارائه داده‌اند. این‌ها همه نشان می‌دهد ما با اطلاعات بیشتری می‌توانیم یک متن مصحح را بعد از چند دهه دوباره تصحیح کنیم. فرض بفرمائید یک دهه بعد، یک نسخه بسیار جدی از حالات و سخنان ابوسعید اَبی‌الخیر به دست بیاید؛ آیا نیاید تصحیح دکتر شفیع کدکنی تجدید تصحیح نشود.

متأسفانه برخی ناشران هستند که به محض این‌که متنی یک‌بار عجولانه تصحیح و عرضه شد، حاضر نمی‌شوند که متنی منقح را چاپ کنند. حتی اگر به ایشان گفته شود که در هنگام چاپ، این افتادگی‌ها روی داده است. درحالی‌که در غرب، اکثر نوشته‌ها، برای مثال آثار شکسپیر، به‌خاطر یک ضمیر، بارها تصحیح شده است که آیا شکسپیر این ضمیر را به‌صورت جمع به کار برده است یا فرد دیگر. ولی ما در متونمان متأسفانه ظلم‌های کلان کرده‌ایم.

اشاره کردید معضل دیگری که هم‌اکنون تصحیح متون با آن مواجه است کتابسازی و انتحال است. مثلاً مرحوم محمدتقی مدرس رضوی حدیقه الحقیقه سنایی را تصحیح کردند و چند سال پیش تصحیح دیگری

از این اثر منتشر شد که عیناً با تصحیح مرحوم مدرس رضوی مطابقت می‌کرد. متأسفانه این فضا در سالهای اخیر روبه‌افزایش بوده است. از نگاه شما برای مقابله با این معضل چه باید کرد؟

یک متن را نباید بدون روئیت نسخ خطی که مصحح به کار گرفته است نقد کرد. در غیر این صورت، حرف‌های عدیده بسیار پدید می‌آید. منتقد نسخ خطی باید نسخ را در اختیار داشته باشد یا لااقل نسخه‌ی اساس را ببیند آن‌گاه به نقد یک متن مصحح اتمام کند. برای مثال یک مصحح گاه یک سال روی متنی کار می‌کند تا این آوا را بشناسد و بفهمد به‌چه دلیل در این واژه این آوا آمده است. آیا این مصوت یک صوت اصلی این واژه بوده است یا بر اثر آهنگین شدن به این واژه متصل شده؟

به‌یاد دارم در گذشته که من کار می‌کردم، گاه نامه‌هایی برای بنده می‌آمد که مثلاً در فلان متن، این «ی» اضافه است کسره اضافه می‌خواهد. چرا این را اضافه گذاشتید؛ ولی خوب نمی‌دانسته‌اند که این «ی» همان کسره اضافه است. یعنی نمی‌دانستند در برخی از گونه‌های زبان فارسی این صورت اضافی به کار می‌رفته و کاربرد داشته است. از این‌گونه مطالب در متون زیاد است و امروز این چیزها شناخته است.

شما به روش‌های نقد متون و تفاوت آن با نقد متون عمومی اشاره کردید. در روش‌های نقد متون هم اکنون چه روش و دیدگاه‌هایی ضرورت دارد؟

وقتی در رابطه با طبقات متون صحبت می‌کنیم، خودبه‌خود، روش‌های گوناگون در متون مطرح می‌شود و آن روش‌ها، از یک دیدگاه، نقدهای درون‌متن را اقتضا می‌کند و از دیدگاه دیگر، نقدهای برون‌متنی را. ما متونی داریم که نمی‌توان آن‌ها را با یک نسخه تصحیح کرد و برای تصحیح آن‌ها باید از خانواده‌ی نسخ استفاده کرد؛ یعنی یک خانواده‌ی مشترک از نسخ اصل وجود دارد که متشکل از چهار یا پنج یا حداقل دو یا سه نسخه است و باید همه این نسخه‌ها به‌لحاظ آواشناسی و واژگان نقد و بررسی شوند.

وانگهی، باید با روئیت و بررسی اصل یا عکس نسخی که مصحح در اختیار داشته به نقد اثر پرداخت. نقد متون مبتنی بر این است که متن به‌لحاظ درون‌متنی و برون‌متنی و منابع پیشینیان متن بررسی شود. آن موقع است که می‌توانیم بگوییم یک اثر به‌درستی نقد شده است.

تصحیح متن، به‌گمان بنده، بسیار سنگین‌تر از تألیفاتی است که امروز انجام می‌شود. بنده با صراحت عرض می‌کنم که توانمندی‌ام در تألیف بسیار بیشتر است تا در تصحیح. برای آن‌که شما در تصحیح، مثلاً، وقتی متنی از قرن هشتم دارید، باید شش یا هفت قرن در تاریخ به عقب بروید و ذهنتان در قرن هشتم قرار دهید تا بتوانید متن را تصحیح کنید و در عین این‌که امانات این قرون را حفظ می‌کنید به این متن برسید.

فرض بفرمائید در بررسی آثار عطار باید بدانیم پیش از عطار چه کسانی بوده‌اند که عطار به وجود آمده است؟ عطار مدیون چه کسانی است؟ چقدر به «جَلابی» که امروز به او «جولابی» می‌گویند مدیون است؟ یا این که باید بدانیم «هجویر» یا «هوجویر» هر دو درست هستند. همچنین لازم است آگاه باشیم در آن قلمگاه «الف» را «ها» تلفظ می‌کنند. چه، هنوز در گونه فارسی کابل الف به ها تبدیل می‌شود، یعنی مثلاً به ادبیات هدیبات می‌گویند. این واژه‌ها برای ما شناخته شده نیست و باید روی آن تحقیق شود. برای مثال، جلابی منسوب به محلی در نیشابور است که در آنجا گلاب می‌گرفتند و این جلاب که سمعانی آن را ضبط کرده محله‌ای بوده که در آنجا گلاب می‌گرفتند و گلابش مشهور بوده به همین دلیل به این نام شهرت یافته است.

به هر حال بحث درباره متون دشواری‌های بسیار دارد. یعنی رفتن به اصل زمان مؤلف؛ یعنی رؤیت نسخی که مصحح بر اساس آن‌ها کار کرده است. بر این مبناست که از زبان‌شناسی تاریخی، جغرافیای تاریخی، مفاهیم تاریخی، پیشینیان، و پسینیان یک متن آگاهی حاصل می‌شود؛ در نتیجه، کار نقد متون بسیار دشوار است. اگر تألیف مبتنی بر تفکر و تخلق باشد، آن بحث دیگری است که ما به این زمینه نرسیده‌ایم.

به بیان دیگر شما معتقد هستید در ادبیات فارسی اثری نداریم که متأثر از اثر دیگری نباشد و همه آثار ایده قبلی داشته‌اند؟

بله. هنوز هم به اثری که در حد نظریه خلق کرده باشیم، نرسیده‌ایم. به دلیل اینکه فرهنگ ما مبتنی بر شهود است؛ بر شهود پایه گرفته و بر شهود استوار شده است. ما فرهنگی داریم که اگر دقیق بررسی شود، فرهنگی اشراقی است. زبانمان هم یک زبان شهودی و اشراقی است و عقلانیات در آن رشد استواری و پیگیری نداشته است. فلسفه‌ستیزی در فرهنگ ما از خاندان نوبختی آغاز شده و تا امروز ادامه داشته است.

اخیراً کتابی خواندم به نام *برآمدن اسلام در ایران*. اگر این کتاب را با دقت بخوانیم، می‌بینیم ایران تاریخی چه‌ها به اسلام داده است. این کتاب ظاهری فریبنده و باطنی بسیار عمیق دارد. اگر یونان را به‌درستی بشناسیم، می‌بینیم که چه اندازه از مفاهیم این خطه بهره گرفته شده است؛ آن موقع، متوجه می‌شویم که خیلی از مسائل را شعرا آمیز مطرح می‌کنیم و وای به حال جوامعی که فرهنگشان را فقط از شعار بسازند؛ چون فرهنگ یک پدیده است و باید ورزیده شود. عرفای ما در گذشته همیشه می‌گفتند که: «خدایا چنان بیاموزم که بتوانم عمل کنم».

مشکلی که اشاره کردید دقیقاً در نظام آموزش عالی ما دیده می‌شود. متأسفانه، تربیت مصححان آگاه موضوعی است که در دانشگاه‌ها و مراکز آکادمیک ما فراموش شده است. قبلاً خودتان اشاره کرده بودید که در دانشگاه‌ها در مقطع لیسانس نیاز است چند واحد برای تصحیح متون یا متن‌خوانی اضافه بشود.

من بارها عرض کرده‌ام؛ باید در دانشگاه‌ها نه به‌عنوان یک موضوع، بلکه به‌عنوان یک گرایش، ده واحد درس از دوره لیسانس تا دوره دکتری گذاشته شود تا کسانی به این زمینه فرهنگی که گرایش دارند، بتوانند با گذراندن این پیش‌زمینه، کارشان را آغاز کنند.

شما در صحبت‌های خود بر تصحیح گروهی تأکید کرده‌اید. اگر امکان دارد در این باره کمی توضیح دهید که تصحیح گروهی فرصت است یا تهدید. به‌عنوان مثال، اگر در متنی اعمال سلیقه شود و نتوان یک نتیجه واحد از تصحیح متن گرفت، آیا تصحیح گروهی می‌تواند کارکردی علمی داشته است؟

تصحیح متون اصولاً یک پدیده ذوقی نیست. نسخه‌شناسی یک علم است و در نظر پیشینیان تا سده هشتم، به‌صورت علم دیده می‌شده است. تا آن زمان، هر فرد عادی به سمت نسخه‌نویسی نمی‌رفت. از زمان تیموریان پدیده نسخه‌نویسی به هنر گرایش پیدا کرد و ذوق در آن دخالت کرد. قبل از آن زمان، پدیده نسخه‌پردازی یک علم بود. به اکثر دانشنامه‌های پیشین که نگاه کنید، می‌گویند علم الخط و افراد خط‌شناس داشتیم که خط را می‌شناختند و می‌فهمیدند خط از کدام قرن است و از نیمه نخست آن است یا اواخر آن. وقتی یک زمینه فرهنگی علم می‌شود آن زمینه ذوق‌بردار نیست. برای مثال، برخی کشف الاسرار را فعلاً به میبیدی نسبت می‌دهند، ولی این اثر از مرو برخاسته است و سبک زبان مروی است؛ و زبان گونه فارسی مرو در نوشته‌های عدیده‌ای مشخص است.

ممکن است بر اثر خستگی زمان مصحح دچار خطا شود. بهترین راه برای رسیدن به مقصود این است که کارها به‌صورت گروهی انجام شود. طریقه کار گروهی این است که اثر را در هفتاد و اندی باب تقسیم کنیم و سه یا چهار نفر با یک سرویراستار روی آن کار کنند. البته چون این کار باید بر مبنای علم انجام شود، باید نظریه علمی را برای کل گروه تفهیم کرد. این کار دقیقاً به دانشنامه‌هایی می‌ماند که امروز تألیف می‌شود.

برای مثال *آندراج* فرهنگی بسیار درخور است و بدون استثنا، تمام فرهنگ‌های معاصر از فرهنگ *آندراج* متأثر هستند. این فرهنگ بر مبنای مهم‌ترین متون زبان فارسی در شبه‌قاره تألیف شده است و پاسخگوی بسیار خوبی برای خواندن و تصحیح متن است، اما امروز از این متن یک نسخه خطی تصحیح شده نداریم. آنچه مسلم است یک نفر به تنهایی توان تصحیح این متن را ندارد و لااقل تیمی ده نفره باید آن را تصحیح کنند. حتی مثنوی هم نیازمند کار گروهی است و نباید تصور کرد کار مرحوم نیکلسون پایان یافته.

کار مرحوم نیکلسون براساس روشی بوده است که ما تا آن زمان با آن آشنا نبودیم. در نتیجه، امروز با استفاده از روش کار او باید تصحیح جدید ارائه داد. بسیاری از متون ما چنان التقاطی تصحیح شده که اگر شما بخواهید از متن یک مفهوم بگیرید و به یک شخص واحد نسبت بدهید امکان‌پذیر نیست.

استاد از وقتی که در اختیار فصلنامه نقد کتاب میراث قرار دادید بسیار سپاسگزارم. حال دلیل این که خود

شما به این وادی قدم نهادید و بیشتر به سمت تصحیح متون عرفانی رفتید چه بوده است؟

بنده در نوجوانی تعصب بسیار شدید به متون عرفانی داشتم؛ در حد بیمارگونگی. عموماً در ایام تعطیل به بیلاق پغمان می‌رفتم که نزدیک کابل بود. آن‌جا محیطی بود که می‌گفتند بیماران را شفا می‌دهد. پغمان و دره پغمان محیطی فوق‌العاده عجیب است. انسان‌های بیمار را به سلامت می‌رساند و آب و هوای خوشی دارد. پدر مرحوم بنده ایام تعطیل من را به آن بیلاق می‌برد و با بنده مثنوی و غزلیات شمس می‌خواند و بر اثر این روش ایشان، من نرم‌نرمک متوجه شدم که باید دست از عصییت مذموم و مغموم بردارم. بررسی کردم و به این نتیجه رسیدم که به‌هرحال، خداوند ما را در نظر می‌گیرد و روش بزرگان ادیان، و از جمله دینمان، این بوده است که از عصییت دور باشند و خاصیت‌های حق را در خود بپروردند. یعنی صفات را با صفات و با نام‌های حق تخلّق کردند.

به‌همین مناسبت بود که بنده راهی که سودمند بود برگزیدم و آن راه کار در زمینه عرفان است. متون عرفانی انسان را به آرامش درون می‌رساند. مجموعه این رفتارها از پدر شروع شد، تا بعد، سالیان دراز و از هجده سالگی، تنها شده‌ام و به ایران آمدم و به مطالعات شخصی بیشتر مشغول شدم.

در دانشگاه علوم انسانی مشهد سه یا چهار تا استاد ورزیده داشتیم. در میانشان دکتر غلامحسین یوسفی استاد بزرگواری بود که مدیر گروه بودند و من با اجازه ایشان همه کلاس‌ها را نمی‌رفتم. بیشتر در همان گوشه اطاق خودم در خوابگاه، می‌نشستم و مقداری کتاب که داشتم مطالعه می‌کردم. بیشترین علاقه بنده در این زمینه شد و بعد هم به همین متون روی آوردم.

موثرترین فرد در این راه پدر بودند یا استاد یوسفی؟

پدر بودند. استاد یوسفی خیلی عارف مسلک نبودند. ایشان بیشتر سعدی‌گرا بودند. بسیار کم به مولانا توجه می‌کردند. من یادم است وقتی در دوره فوق لیسانس ایشان واحد درسی درباره حال و احوال مولانا در باب الترتیبات دیوان کبیر مولانا داشتند حتی به من پیشنهاد کردند که تو می‌توانی به کلاس نیایی و مطالب در ذهن تو هست.

البته بنده به جرأت می‌توانم بگویم فرهنگ ایران فرهنگ عرفانی نیست ولی در افغانستان امروز هم، هنوز عرفان محل زندگی مردم است. بی‌آن‌که مردم متوجه باشند سیر و سلوک عرفانی می‌کنند و به‌همین جهت است که شما به آن سو که تشریف می‌برید، بررسی می‌کنید و می‌بینید در بین مردم کهنسال، امثال، واژگان، لحن، و موسیقی به نحوی با همان تألف و اشراق و کشف و شهود ارتباط دارد.

در پایان، صحبتتان با جوانانی که امروز می‌خواهند به بحث تصحیح متون پردازند چیست؟

سفارش بنده به آنها همان است که درباره تاریخ این سرزمین به‌طور جدی مطالعه کنند و متون را در این زمینه بخوانند تا اصطلاح‌نامه‌ای که هنوز در این باره نداریم به وجود بیاید. در واقع، عرفان نیز پدیده گمراه‌کننده‌ای نیست. عرفان اگر دقیق ورزیده شود پدیده‌ای بسیار شاخص و سازنده است. اما متأسفانه آنچه امروز در جهان مرسوم می‌شود با تفکر عرفانی چندان سر سازش ندارد.

<http://mirasmaktoob.ir/fa/news/4849>